

# باز جست درونزای انقلاب فرهنگی

■ مهدی فاطمی ■

می‌کنند؛ از عهد انقلاب دست‌نسته و از ماهیت و حقیقت آموزه‌های رایج دانشگاه پرسش می‌کنند. واقعیت این است که آن‌ها معمولاً در هر دانشگاه بزرگ علوم انسانی کشور، یک گروه مؤثرند؛ آن هم در وضعی که عمده جماعت دانشجو کمتر به دغدغه‌ها و آرمان‌های بلند تن می‌دهد؛ سوی امید نیز اینجاست که چنین جماعتی در دانشکده‌های علوم انسانی روبه‌تزايدند و مهم‌ترین محور انقلاب فرهنگی نیز تحول در علوم انسانی است. آن‌ها بر بام یک تاریخ از تجربیات سیاسی و معرفتی‌نشسته‌اند و منظر متمایزی به تاریخ حرکت‌های سیاسی و فکری دانشجویان در دهه گذشته دارند. این تجربه‌های تاریخی، تمهیدگر چشم‌انداز آینده آنهاست.

## یک دهه در یک پرده

بی تردید تا همین دهه اخیر، تاریخ جنبش دانشجویی هیچ‌گاه شاهد میدان‌داری جریان لیبرال دانشجویی - بخوانید راست - نشده بود. پس از آنکه سه دهه محوریت دانشجویان مارکسیست - بخوانید چپ - در دهه ۵۰ خاتمه یافت، این طیف دانشجویان اسلام‌گرا بودند که تا نیمه دهه ۷۰ میداندار تحولات بودند. اما خیلی زود خاطره عدالتخواهی انجمن‌های اسلامی و دیگر تشکل‌ها در نیمه راه دهه ۷۰، رنگ باخت. طیف لیبرال از

دکتری رد می‌شوند و با عضویت هیات‌علمی‌شان موافقت نمی‌شود و این‌ها درحالیست که از تحصیل در بهترین دانشکده‌های علوم انسانی نیز نفع علمی چندانی نبرده‌اند.

اما پیش از طرح هر پاسخی به این پرسش‌ها، باید دید آیا برای شنیدنش، گوش شنوایی هست؟ آیا گوش‌های خسته بروکرات‌ها و تکنوکرات‌های سالخورده جمهوری اسلامی که - دانسته یا نادانسته - انقلاب فرهنگی را در چارچوب‌های کند و پیچ در پیچ مستحیل کردند، شنوای این سخن هست یا قرار است برای کسان دیگری، دوباره از انقلاب، سخن بگوئیم؟ این انقلاب ناتمام، از جنس آرمان است و شاید دانشجویان تنها مخاطبان این نوشتار باشند؛ همانها که یک شب خواب آرمان می‌بینند و دیگر شب برایش شب‌نخوابی می‌کشند. ممکن است کسانی بگویند از کدام دانشجویان سخن می‌گویید؟ نکند درباره نسل انقراض یافته انقلاب فرهنگی در همان دهه شصت سخن می‌گویید؟ آن نسل البته هنوز منقرض نشده و اتفاقاً بعد از دو دهه، دولت را در اختیار گرفته. اما سخن درباره نسل دیگری است که دست‌کم یک دهه است به هر دانشگاهی پا گذاشته‌ایم، جماعتی از آن‌ها را دیده‌ایم. گروهی که همواره درباره امکان گذاشتن یک پسوند اسلامی در انتهای همه مفاهیم رایج رشته‌هایشان فکر

انقلاب فرهنگی، ناتمام ماند. حال، تقصیر حاکمان بود یا عالمان؛ تقصیر استادان بود یا ستادیان؛ اما دانشجویان هیچ‌گاه قانع نشدند و هرچه که بود، به اعتراف دوست و دشمن نشد آنچه که باید می‌شد. دشمنان؛ چه روشنفکران معاند و چه انقلابیون آرمان‌باخته، از هیچ واقعه‌ای به تلخی این واقعه در تاریخ انقلاب اسلامی یاد نمی‌کنند. اسماعیل خوبی این واقعه را بزرگترین جنایت جمهوری اسلامی می‌داند و محمود دولت‌آبادی، مظهر شناعت و سخافت. مجادله هتاکانه میان سروش و همقطاران روشنفکرش نیز بیش از همه از این کینه انباشته خبر می‌داد. پس معلوم است همین برنامه ناتمام هم کم‌اثر نبوده و دست روی یک گلوگاه گذاشته.

دوستان؛ چه نسل اول انقلاب فرهنگی و چه نسل نوحاسته نیز می‌گویند دارد ۲۷ سال از بازگشایی دانشگاه‌ها می‌گذرد، پس چه شد آن سوداهایی که پشت تعطیلی دانشگاه بود؟ آیا این داستان صدسال اولش است؟ انحراف انقلاب فرهنگی از کجا آغاز شد؟ مقصر وضعیت کنونی کیست یا به عبارت بهتر متولیانیه که لیاقت و کفایت کوفتن این پرچم را در دانشگاه دارند، کجایند؟ در این میان البته حکایت دوستان جوان انقلاب فرهنگی، حکایت آتش‌نخورد و دهان‌سوخسته است؛ هنوز بسیاری دانشجویان علوم انسانی که به جرم ظواهر مذهبی، در مصاحبه



ریسمان پوسیده شبه‌انقلابیون آرمان‌باخته بالا رفته بود اما نمی‌دانست منجیاننش، در دام تئوری‌های علوم انسانی گرفتار آمده‌اند. این گرفتاری در دهه شصت اتفاق افتاده بود، یعنی زمانی که آنها دانشجویانی بودند که برای رد مارکس و مبارزه با چپ، به وبر و پارسونز و پوپر پناه برده بودند؛ یعنی از چاه به چاله. و ندانسته بودند که در دهه هفتاد از ترس چاله به چاه خواهند افتاد؛ یعنی بر مبنای تحلیل کاربزماتیک از انقلاب و جامعه و برای کنترل جامعه پس از رحلت کاربزم، دست به کار بازسازی جامعه مدنی خواهند شد. این تفکر التقاطی وقتی با فتح دولت و سودای جاه‌طلبی درهم آمیخت، یک نسل جنبش دانشجویی را قربانی کرد و فراخوانی و رادیکالیزه کردن حرکت‌های دانشجویی به مثابه یکی از «نهادهای واسطه»، تنها یکی از تبعاتش بود. پس اینگونه بود که سیاست از دولت و احزاب دولت‌ساخته به دانشگاه پمپاژ شد. تحکیم می‌شورید تا سودای حاکمیت دوگانه، لباس واقعیت بر تن کند و به سرانجامی یگانه وصل شود.

جنبش دانشجویی در برزخ تاریخی شکاف «دانشگاه-حکومت» و شکاف «دانشگاه-جامعه» گرفتار آمده بود؛ برزخی که با ورود تجدید به ایران، میان «نهاد علم» و «مردم» بوجود آمده بود، حالا با این تئوری‌ها، به تدریج میان «نهاد علم» و «نهاد حکومت» نیز ایجاد شد. این‌ها همه به معنای ساقط شدن دانشکده‌های علوم انسانی از حیز انتفاع بود؛ زیرا آن علوم انسانی و اجتماعی که با مردم هم‌سخنی و مفاهمه ندارد، دیگر نمی‌تواند داعیه اتکا به تجربه و شناخت و انطباق با واقعیت و مردم‌شناسی و انسان‌شناسی داشته باشد. پس پُرشدن برزخ «تئوری-واقعیت» خود منشا پرنشدن شکاف اجتماعی دانشگاه با دیگر نهادهای اجتماعی ایران بود. به این ترتیب داعیه استبدادستیزی، استبدادستیزی و عدالت‌خواهی که همواره در ذات جنبش دانشجویی ایرانی بوده، می‌رفت تا این بار با اتکا به آموزه‌های رایج دانشکده‌های علوم انسانی، جنبش را به نفع غرب مصادره کند. و اینگونه، قائله ۱۸ تیر، حد نهایی پروژه‌ای بود که علی‌الادعا می‌خواست جامعه ایران را از سرشت و سرنوشت پوپولیستی و غیرمدنی‌اش رهایی دهد.

به هر روی اگر چه در سال‌های ابتدایی این دهه - بویژه سال‌های آغازین دوران دوم خرداد - همه توجهات نیروهای مسلمان دانشگاهی به پاسخگویی سیاسی به این جریانات معطوف شده بود اما طولی نکشید که آرام آرام گرایش به بازبانی هویت فکری انقلابی ایجاد شد و از باب «تعرف الاشیاء باضدادها»، بطن دیگری از حقیقت انقلاب اسلامی منکشف شد. بازجست عقبه نظری انقلاب اسلامی در میان جریان‌های فکری انقلابی و توجه به تجربه تاریخی جمهوری اسلامی، کارساز شد. گروهی از دانشجویان در این سال‌ها از طرح ولایت موسسه امام خمینی قم استقبال مناسبی نمودند. گرایش خودجوش به «مطالعات انتقادی نسبت به فرهنگ و تمدن غرب» و توجه به «مشکله علم دینی» در علوم انسانی، وجه دیگری از «پروسه» بازگشت به خویشتن، در جمعیت دانش‌دوست بود. خارج از محیط آکادمیک و در فضای ژورنال نیز «هفته نامه صبح» از این جبهه فکری نمایندگی می‌کرد. صورت مسئله‌های ابتدای انقلاب دوباره سراغ جمعیتی از دانشجویان آمده بود که تنها یکی

از آنها، چالش با مشهورات علوم انسانی - اجتماعی بود. البته نباید این تحول را به یک تحول نظری فروکاست. زیرا آن روح جمعی که در صدر انقلاب، موجد سازمان بی‌سابقه جهادسازندگی بود، بار دیگر در قالب اردوهای جهادی دمیده شده و گرایش به مراسمات جمعی معنوی مانند اعتکاف و عمره و یا بازدید از جبهه‌ها وجه دیگر این ماجرا بود. اما آنچه خود فصل دیگری در احیا و گسترش تفکر انقلاب اسلامی در دانشگاه‌ها بود، با پاسخ رهبری در سال ۱۳۸۱ به نامه نخبگان نسل دوم انقلاب آغاز شد. مطالبه رهبری از دانشگاه، هر مطالبه دیگری را به پس راند: توقع «نوآوری علمی» و نواندیشی و آزاداندیشی از دانشگاه و دانشجوی، توقعی بجا اما مغفول بود. این مطالبه، آن اندازه بر صرافت طبع یک عالم استوار است، که او نمی‌تواند در برابرش بی‌تفاوت باشد و آن را بی‌پاسخ بگذارد. همچنانکه در عالم سیاست نیز، تاکید رهبری بر «عدالت‌خواهی» توانسته بود به مطالبات سیاسی دانشجویان سامان دیگری بدهد و دانشجویان را به مردم نزدیکتر کند. دانشجویان مسلمان هر گاه روبروی قوه قضائیه یا مجلس یا سفارت هر کشوری اعتراض و اعصاب کردند صدای استقبال و تحسین مردم را با گوش خودشان شنیدند. سیاست همچون دانش، یکی دیگر از ساحات ظهور این تحول در دهه اخیر بود. سوم تیر همانگونه که انتظار می‌رفت، از سوی نخبگان دانشگاهی پیش‌بینی نشد، و حتی پس از وقوع نیز فهم نشد؛ اما به اذعان آن رئیس جمهوری که بی‌حزب و پول و رسانه به قدرت رسیده بود؛ دانشجویان نمی‌از پتانسیل حمایت از او را فعال کردند. این پتانسیل برخلاف دوره اصلاحات، در سال‌های بعد به‌شکلی مستقل از دولت، نوعی جهش در قدرت اجتماعی و سیاسی جریان‌های دانشجویی را تجربه کرد.

با این وصف جنبش دانشجویی خود را در جایی نزدیکتر به افق آرمانی می‌دید. جایی که او را به یک هم‌گرایی میان ساختارهای عمده اجتماعی در وضعیت فعلی انقلاب کشانده و حاصلش می‌تواند چند چیز باشد: گوش‌زد کردن آرمان‌های صاحبان پابره‌ن انقلاب ۵۷ به صاحبان کرسی‌های خدمت یا قدرت؛ دانش‌اندوزی برای باز کردن کلاف نیازهای فرهنگ و سیاست و اقتصاد انقلاب اسلامی؛ دوری گزیدن از فضای سیاست زدگی کودکان بی‌فکر؛ بازیچه روشنفکران و سیاستمداران نشدن و به این واسطه بازسازی پایه‌های استقلال فکری در برابر جریان‌های افراطی آشیانه کرده در دانشگاه.

\*\*\*

این منظری است که جنبش دانشجویی انقلابی به دهه گذشته دارد تا چشم‌انداز نویدبخشی برسازد. اما آیا اساسا دانشجویان می‌توانند موجد انقلاب فرهنگی باشند یا بیشتر بردر اعتراضات پارتیزانی و بز‌دررویی و اصولا هیجانات سیاسی می‌خورند؟ اصولا بیشینه اثرگذاری حرکت‌های دانشجویی کجاست؟ برای این منظور، نیازمند دو بررسی هستیم. یکی بررسی تجربه تاریخی دانشجویان در صدر انقلاب فرهنگی است و از دیگر سو باید با نگاهی جامعه‌شناختی، امکان‌های نهایی جنبش دانشجویی را به بحث گذاشت. این دومی یعنی باید درباره مستقل بودن یا وابسته بودن و نیز شان کانونی یا مرکزی حرکت‌های دانشجویی در تحولات مهم تاریخی در غرب و ایران اندیشه کرد و سپس

در وضع و مقام کنونی خود نظر کرد.

### از نفوذ اجتماعی تا حجیت نظری

ابتدا باید به صورتی عام و فارغ از جامعه ایران به تأمل درباره جایگاه دانشجویان پرداخت. پرسشی که همواره ذهن رهبران پرسابقه اما جوان حرکت‌های دانشجویی را به خلجان می‌کشانده، این بوده که بیشینه تأثیرگذاری حرکت‌های دانشجویی کجاست و اصولا خطر کردن آنها در برابر سیستم‌های حاکم سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، تا چه اندازه موجد تحولات بزرگ اجتماعی سیاسی خواهند شد؟ آیا سرنوشت آنان، حرکت در حاشیه حرکت احزاب، دولت‌ها و روشنفکران است؟ «میزان دسترسی آنها به ابزارهای اجتماعی» از جمله تجمع‌های خیابانی و بیانیه و تلاش‌های رسانه‌ای، «میزان حجیت نظری» موجود در شعارها و آرمان‌ها و مطالباتشان، و سایر «امکان‌هایی که در دسترس جنبش دانشجویی است، تا چه حد می‌تواند علت موجهه تحولات بنیادین فکری، فرهنگی و سیاسی باشد؟

به تاریخ جهان که می‌نگریم شاهد مهارشدن حرکت‌های بزرگ دانشجویی هستیم و موج‌های رادیکال، موقتی و تاحدی اثرگذار دانشجویی، مهمترین چهره جنبش دانشجویی را می‌سازند. دانشجویان به زور تجمع و تحمسن و بیانیه به پیش می‌روند. این مهمترین ابزار اعمال قدرت سیاسی - اجتماعی آنهاست. آنها شعارهای آوانگاردی دارند اما عمدتا وابسته به احزاب یا دولت ساخته‌اند و یا چشمشان به دهان روشنفکران و آکادمیسین‌هاست.

اما صرف دسترسی به ابزارهای اجتماعی سیاسی که کفایت نمی‌کند. سوال مهمتر این است که آیا کسی برای رای و نظر دانشجویان، «حجیت نظری» قائل است؟ البته دانشجویان در خانواده‌هاشان به چشم انسان‌های فهیم و اهل اطلاع و تحلیل شناخته می‌شوند اما در اینجا ما این گونه از حجیت را منظور نکرده‌ایم، بلکه منظور این است که «تابلو»ی دانشجویان در قیاس با «تابلو»ی متفکران و روشنفکران و آکادمیسین‌ها یا «تابلو»ی احزاب و سیاستمداران و حاکمان، تا چه اندازه می‌تواند در جایگاه رهبری اقشار اجتماعی قرار گیرد؟ عموما، سطح حجیت نظری دانشجویی به میزانی نبوده که بتواند در نقطه کانونی تحولات اجتماعی قرار بگیرد. بنابراین موج‌های فرهنگی و فکری کمتر چهره جنبش دانشجویی را در تاریخ ساخته است.

اما تاریخ ذهنیت جمعی ایرانی چه می‌گوید؟ آیا خود روشنفکران و آکادمیسین‌ها که از سطح حجیت نظری بالایی برخوردارند، در صدسال اخیر توانسته‌اند هیچ تحول اجتماعی عمده‌ای را رهبری کنند؟ خیر. حتی وجهه مثبت دانشگاه در جامعه ایرانی به حرکت‌های دانشجویی بوده و اگر نه دانشگاه به معنای اساتید و نهاد دانشگاه، وجهه مثبتی در تاریخ ذهنیت جمعی ایرانی ندارد. چه اینکه، با نگاهی مشابهت‌جویانه می‌توان دریافت، پس از انقلاب، از حیث مواجهه دانشگاه و مردم سه مقطع مهم را تجربه کرده‌ایم: انقلاب فرهنگی ۵۹، ۱۸ تیر ۷۸ و آشوب‌های ۸۸. انقلاب اسلامی در این سه برهه بیشترین سطح خشونت داخلی را تجربه کرده و هر بار، ماجرا به نفع مردم تمام شده است. در ایران هم در مقاطع زیادی، دانشجو ابزار بوده است. چنانکه در مقطع پایانی دولت اصلاحات و

انقلاب سیاسی  
اول با انقلاب  
سیاسی دوم  
تضمین شد،  
بی‌آنکه رهبر  
انقلاب دستور  
انقلاب دوم  
را صادر کرده  
باشد. اما انقلاب  
فرهنگی اول  
ناتمام ماند؛  
با آنکه پس  
از آن، رهبر  
انقلاب بارها به  
تلویح و تمصیح  
از ضرورت آن  
سخن به میان  
آورد. کجاست  
«وزوایی»  
انقلاب  
فرهنگی دوم  
که مأموریت  
تسخیر قلعه  
آموزش‌های  
استعماری را  
برعهده بگیرد؟

### جنبش دانشجویی

### از شرقی زدگی و غرب زدگی تا انقلاب اسلامی



به تاریخ جهان  
که می نگریم  
شاهد مهار شدن  
حرکت‌های بزرگ  
دانشجویی  
هستیم و موج‌های  
رادیکال، موقتی  
و تاحدی اثرگذار  
دانشجویی  
مهمترین چهره  
جنبش دانشجویی  
را می‌سازند.  
دانشجویان به زور  
تجمع و تحمن و  
بیابیه به پیش  
می‌روند. این  
مهمترین ابزار  
اعمال قدرت  
سیاسی-اجتماعی  
آنهاست. آنها  
شعاری  
آوانگاری دارند  
اما عمدتاً وابسته  
به احزاب یا دولت  
ساخته‌اند و یا  
چشمشان به دهان  
روشنفکران و  
اکادمیسین‌هاست

با پایان یافتن پمپاژ سیاست از دولت و احزاب به دانشگاه، شاهد مرگ دفعی طیف لیبرال دانشجویی هستیم. برخی مدعی می‌شوند که اگر دولت جدید با ستاره دار کردن و برخی اقدامات ایدئولوژیک دیگر، در مسیر جنبش سنگ‌اندازی نمی‌کرد، این جنبش به زایه نمی‌رفت و زائل نمی‌شد. فارغ از اینکه مسئله ستاره‌دار شدن و اساساً کنترل جنبش دانشجویی پیش از دولت جدید اعمال می‌شده است، اما حد ضعیف اثرگذاری و شأن پیرامونی تحرکات دانشجویی چه یا لیبرال در تاریخ تحولات ایران را نباید از نظر دور داشت.

جنبش دانشجویی در غرب، ماهیتی چه دارد. حتی حرکت‌های راست نیز در واقع «راست‌های چه» هستند و نه «راست‌ها»؛ و همواره آمیخته با نحوی آرمانخواهی و مخالف‌خوانی و اعتراض. جنبش دانشجویی در ایران نیز نتوانسته از زیر بار الگوهای غربی بیرون بیرون. به همین جهت از دامن چه برمی‌خیزد و تا سه دهه در آغوش چه زیست می‌کند. حتی در آنجا که دولت سازندگی، طبرزدی را به مثابه رأس یک جریان راست برمی‌سازد، به زودی شاهد آن است که وی به آن سوی دیگر طیف چه درمی‌غلند. جریان‌های دولت ساخته دانشجویی در دوره اصلاحات نیز به سرعت و در عرض دو سه سال به کلی از محمد خاتمی عبور کرده و در برابر آن می‌ایستند. اساساً همواره دانشجویانی در جنبش‌های دانشجویی لیدر می‌شوند که خصلت رادیکال، ضدسیستمی و مبارزه جوی خود را همواره حفظ کنند. محافظه کارها به حاشیه پرتاب می‌شوند. البته این روحیه ضدسیستمی، منافاتی با توانایی آنها در برقراری ارتباط‌های قوی با نهاد حکومت ندارد!

گفتیم شأن پیرامونی و اقماری تحرکات دانشجویی چه یا راست را در ایران نباید از نظر دور داشت. چه‌ها پیش از انقلاب و راست‌ها در دهه اخیر. اما آیا جریان اسلامگرا و انقلابی نیز چنین شانی داشته؟ البته این جریان نیز چه پیش و چه پس از انقلاب، خصلت ضدسیستمی و نقاد خود را حفظ کرده است.

حتی می‌توان گفت فعالیت‌های دانشجویان انقلابی در مبارزه با دولت موقت، فتح لانه جاسوسی و ماجراهای انقلاب فرهنگی همواره نحوی اعتراض بنیادین به سیستم موجود سیاسی یا آموزشی بوده است. اما آیا نتوانسته به نحوی استقلالی و کانونی فعالیت کند؟ اگر بخواهیم از مصداق تاریخی انقلاب فرهنگی مثال بزنیم، می‌بینیم از یکسو سخنانی درباره تحریک شدن دانشجویان توسط حزب جمهوری و شهید آیت برای تعطیل کردن دانشگاه مطرح می‌شود و از سوی دیگر این سخن که دانشجویان مخالفت امام را با تعطیلی می‌دانستند اما به صلاح خویش عمل کردند.

بحث در صحت و سقم تاریخی نظرات نیست. به نظر می‌رسد یک اصل محوری برای تحلیل استقلال یا عدم استقلال جنبش وجود دارد. در ایران نیز خواسته‌های دانشجویان تا وقتی با خواست جامعه همراه نباشد، بر جامعه نیز اثرگذار نیست. یعنی اگر جنبش دانشجویی انقلابی، ظرفیت همسوئی مردمی را بیش از دیگر طیف‌های دانشجویی در اختیار داشته باشد، امکان حرکت از «حاشیه موثر» تحولات بزرگ به «کانون» آن برایش فراهم می‌شود. این مسئله خصوصاً وقتی با توفیق بیشتری

همراه خواهد شد که بتواند حجت نظری مطالبات و شعارهایش را در پیوند با مطالبات امامت امت قرار دهد. به این ترتیب جنبش دانشجویی اسلامگرای انقلابی، نه به عنوان یک «نهاده واسط» که به عنوان گروه پیشگام «امت مسلمان»، تیزهوشی، چابکی و جسارت آن را دارد که در مقاطع حساس سیاسی در شأن یک «افسر» که صلاح و مصلحت خویش را تشخیص می‌دهد، در میدان مبارزه ظاهر شود و به تکلیفش عمل کند. روحیه آوانگارد این جنبش در ماجراهایی مانند «جنبش دانشجویی دفاع از استقلال ایران» برای مبارزه با خودباختگی دولت خاتمی در ماجرای هسته‌ای، جنبش دانشجویی سوم تیر و نیز مبارزات عدالتخواهانه، در همین دهه اخیر خودش را خوب نشان داده. این روحیه حتی گاه تا جایی پیش رفته که برخی عناصر عدالتخواه در دام تعریض و عبور از رهبری افتاده‌اند!

پرسش این بود: آیا جنبش دانشجویی می‌تواند موجد انقلاب فرهنگی دیگری باشد که پیراسته از ناتمامی‌های انقلاب فرهنگی پیشین باشد؟ بنا به آنچه گفته شد، باید همانند دو بررسی پیشین در باب جنبش دانشجویی سیاسی در غرب و ایران، از دو زاویه دسترسی به ابزارهای اجتماعی سیاسی و میزان حجت نظری، مسئله را به بحث گذاشت. هر دوران تازه‌ای، پرسش‌های خودش را در پی دارد. وقتی دانشجویی در دیدار دانشجویان دانشگاه امام صادق (ع) با رهبری پرسید: «اگر نتیجه پژوهش‌مان با نظر شما، متناظر بود، چه باید کرد؟» پاسخ محکم رهبری از برخی تردیدها گره‌گشایی می‌کرد: «سؤال می‌مورد است؛ شما تحقیق علمی کنید. رهبری و غیررهبری از پژوهش شما استفاده کنند.» رهبرانقلاب همانگونه که در مواجهه سیاسی و جنگ نرم، از دانشجو مطالبه‌ی شأن «افسری» داشتند، در اینجا نیز مقام دانشجو را تحقیق و حتی توصیه به بالاترین سطح مدیریت نظام دانستند. بنظر می‌رسد یک دهه مبارزات سیاسی و نظری، اکنون به این جریان دانشجویی جایگاهی داده که هر یک بتوانند در مقام تدریس یا تحصیل تکمیلی، آن اندازه از «حجت نظری» برخوردار باشند که به بدنه اجتماعی بیفزایند.

به هر روی، اگر چه جریانات دانشجویی همواره علاقه‌مندند باری بیش از آنچه می‌توانند بردوش بگیرند اما با دقت نظر بیشتر بر تاریخ جنبش دانشجویی متوجه می‌شویم که اکنون زمان آن فرارسیده که جنبش دانشجویی انقلاب فرهنگی از شأن «حاشیه موثر» به مرتبه کانونی تحول پایدار و پرتوان و اثرگذار انقلاب فرهنگی تغییر فاز دهد. پایداری و اثرگذاری، دو بال حرکت‌های دانشجویی برای پیگیری چنین آرمانی هستند. شایسته آن است که «حرکت‌های دانشجویی برای پیگیری آرمان انقلاب فرهنگی» را فعالیت دانشجویی، تحرکات دانشجویی یا جنبش دانشجویی نام ننهیم. زیرا جنبش‌ها همواره حرکت‌های سیاسی اثرگذار و پایدار اما همراه با هیجانات گسترده و گاه فارغ از شاخص‌های عقلانی هستند اما حرکت دانشجویی انقلاب فرهنگی، شاخص‌های عقلانیت‌های خاص حرکت‌های اثرگذار را داراست و در عین حال برکنار از سیاست نیست.

### بازخوانی پیش از بازجست

همانگونه که گفتیم دومین راه برای پاسخ دادن به امکان جنبش دانشجویی انقلاب فرهنگی، بررسی

تجربه صدر انقلاب فرهنگی است. این بررسی، امکان‌های جدید و گسترده‌ای برای «بازجست درون‌زای انقلاب فرهنگی» در دوران کنونی پیش پا می‌گذارد و پاسخ‌های امیدوارکننده‌ای به این حرکت دانشجویی می‌دهد.

همانطور که گفتیم همسوئی جنبش دانشجویی انقلابی با طبن حرکت مردمی و اراده امامت امت، زمینه سیر از یک حاشیه کم‌اثر به یک حاشیه مؤثر و از یک حاشیه موثر به سوی نقطه کانونی حرکت را ایجاد می‌کند و وجهی از این معنا را در صدر انقلاب فرهنگی شاهد بودیم.

بررسی سوابق جنبش دانشجویی در صدر انقلاب فرهنگی نیز حکایت از توان مؤثر این جنبش در اخراج اساتید پیش از تعطیلی، ایستادگی در برابر دانشجویان و اساتید ضدتدین، تعطیلی دانشگاه‌ها، ایجاد حلقه‌های فکری برای مباحثه با اساتید، ورود به ستاد و نهایتاً ورود به شورای انقلاب فرهنگی دارد. دانشجویان به صورتی بی‌واسطه با بیت امام یا نماینده امام در ارتباط بودند و لانه جاسوسان خارجی و مراکز اساتید وابسته داخلی را به تسخیر درآوردند.

اگر چه تعطیلی دانشگاه‌ها کار دانشجویان بود و آن‌ها در کارشان موفق بود، اما ستاد در فکر دیگری بود. دانشجویان هر دو منظر سیاسی و فرهنگی را در نظر داشتند. یعنی هم می‌خواستند جلوی سنگربندی مسلحانه ضدانقلاب در دانشگاه را بگیرند و هم در مواجهه با باورهای ضدتدین و ضدانقلابی اساتید علوم انسانی، نیاز به تحول جدی در دانشگاه را احساس می‌کردند. اما پس از تعطیلی دانشگاه، ستاد انقلاب فرهنگی در برابر انقلاب فرهنگی بود

آنهم با سوء مدیریت و سوء برداشت از آن. در وحله اول، کم کاری ستاد انقلاب فرهنگی مشهود بود. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در خاطراتش بخشی از گلایه‌های دانشجویان و اعضای جوان سازمان‌های برآمده از انقلاب فرهنگی مانند جهاد دانشگاهی از عملکرد ستاد را بازتاب داده است. نقل قول‌ها مربوط به سال ۶۰ است: «بعد از ظهر نمایندگان جهاد دانشگاهی آمدند و از خبر باز شدن دانشگاه‌ها در این سال نگران بودند. هنوز برنامه درستی برای دانشگاه‌ها تنظیم نشده است و از کم کاری ستاد انقلاب فرهنگی ناراحت بودند.» (عبور از بحران، نشر معارف انقلاب، ص ۵۵) «با نمایندگان انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران که طرحی برای انقلاب فرهنگی آورده بودند و به کم کاری ستاد انقلاب فرهنگی و برداشت ناقص آن‌ها از انقلاب فرهنگی انتقاد داشتند (ملاقات کردم)» (همان، ص ۵۸) «با ستاد انقلاب فرهنگی که به ملاقات مهمان‌ها آمده بودند در رابطه با گشایش دانشگاه‌ها و پذیرفتن دانشجو و اساتید، بحث‌ها داشتیم. جوانان انقلابی می‌خواستند اساتید وابسته به گروه‌های چه را اخراج کنند.» (همان، ص ۲۷۵) همچنین در سال ۶۱ می‌نویسد: «حمد آقا آمد... نامه ستاد انقلاب فرهنگی را که برای جلوگیری از اخراج دانشجویان دارای وابستگی‌های چه، چاره جویی کرده بودند به ایشان دادم که با امام مطرح کنند» (پس از بحران، نشر معارف انقلاب، ص ۱۸۹) مسئله ناکارآمدی ستاد به حدی است که گزینه تغییر سازمان آن، روی میز قرار می‌گیرد: «اول شب با ستاد انقلاب فرهنگی در دفتر رئیس جمهور جلسه داشتیم که طرحی برای شورای عالی فرهنگی





داشتند. تا حدودی به توافق رسیدیم که مرکب از ستاد، نمایندگان دولت و منتخبان استادان باشد» (همان، ص ۶۶)

اما مسئله فقط ناکارآمدی نبوده است. بلکه انحراف فکری ستاد از نظرات امام و خواسته‌های دانشجویان بعنوان پیشگامان حرکت، مشکل اساسی تر است. (عبور از بحران، ص ۵۸) ناراضی‌گسترده دانشجویان به همین مورد اکتفا ندارد و چنانکه در نقل قول بالا آمد در ۲۴ فروردین ماه ۶۰، دانشجویان نسبت به «برداشت ناقص» ستاد از انقلاب فرهنگی، به هاشمی رفسنجانی هشدار می‌دهند. اسرافیلیان بدلیل عوجاج ستاد از آن کنار می‌کشند: «من و مرحوم محفوظی در جریان انقلاب فرهنگی نماینده جامعه مدرسین در ستاد انقلاب فرهنگی بودیم که من به خاطر عملکرد عوجاجی آن شورا، خودم را کنار کشیدم... بعد از تعطیلی باید کارهایی می‌شد که نشد. برنامه‌های علوم انسانی باید تغییر می‌کرد که نکرد. بالاخره یکسری درس‌های اسلامی به دروس دانشگاهی اضافه شد. ما این را نمی‌خواستیم. همین معارف اسلامی هم که امروز هست آن چیزی که باید باشد نیست.» عبدالکریم سروش که دست اندرکار تصفیه اساتید است و خانه نشین شدن فرید از دانشگاه را به او منتسب می‌کنند، بودجه فعالیت‌های آیت الله مصباح در دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را نیز قطع می‌کند اما مانع از اخراج توده‌ای‌ها از دانشگاه می‌شود. خودش می‌گوید: «آقای هاشمی بود که توانست رای امام را برگرداند و به توده‌ای‌ها اجازه دهد تا تحصیلشان را به پایان ببرند.» (اعتماد ملی، ۱۹/۴/۸۶) این مسئله‌ای است که هاشمی رفسنجانی نیز در خاطراتش به آن اشاره می‌کند و می‌گوید نامه چاره جویی ستاد را برای جلوگیری از خواست دانشجویان، به احمدآقا داده تا او امام را راضی کند.

دولت موقت نیز با انتصاب نیروهای ملی مذهبی در ارکان مهم مدیریت آموزش عالی مانند ملکی در دانشگاه تهران و توسلی به عنوان رئیس کمیته علوم انسانی ستاد انقلاب فرهنگی به‌شکلی دیگر شرایطی را پدید می‌آورد تا خواسته‌های دانشجویان به بار نینشیند. روایت غلامعباس توسلی از مقاومتش در برابر اخراج توده‌ای‌ها از دانشگاه اصفهان یادآور اقدام مشابه سروش است.

از سوی دیگر، آیت الله خامنه‌ای که دانشجویان خاطرات خوبی از نمایندگی او از امام(ره) در جمع‌خودشان دارند، قدرت جنبش دانشجویی انقلاب فرهنگی را با ارائه ترکیب جدید ستاد انقلاب فرهنگی در سال ۶۲ افزایش می‌دهد. وی در این ترکیب جدید پیشنهاد می‌دهد در کنار همه اعضای ستاد که شامل اساتید و مدیران بودند، دونفر از دانشجویان نیز در ترکیب قرار بگیرند.

اگر برخی سعی کردند با طرح شائبه ابزار بودن دانشجویان علم و صنعت و تربیت معلم در کار تعطیلی دانشگاه‌ها، به‌نحوی انقلاب فرهنگی را حقیر و فرمایشی جلوه دهند و دانشجویان را ابزار تسویه حساب نظام با دانشگاه بخوانند، آیت الله خامنه‌ای با این پیشنهاد دامنه نفوذ دانشجویان را در مرکز تصمیم‌گیری ارتقا بخشید و به تعبیری نظر مخالف خودش در باره خودسری دانشجویان در برابر امام(ره)، پایان داد.

به هر تقدیر، بازخوانی تجارب انقلاب فرهنگی اول، از منظر دسترسی دانشجویان به ابزارهای اجتماعی

و میزان حجیت نظری شعارها و مطالباتشان، نشان‌دهنده آن است که موانع اساسی در مدیریت این موضوع در بدنه نظام یکی از مشکلات آنان بود و گرنه آنها به شکلی کاملاً مستقل و در کانون مبارزه برای اسلامی‌سازی دانشگاه قرار داشتند.

### وحدت سرشت و سرنوشت انقلاب اسلامی و انقلاب فرهنگی

در نگرش به واقعه عظیمی که تحت عنوان انقلاب فرهنگی رخ داد، بار دیگر باید به همان حقیقتی توجه یافت که این واقعه را معنا بخشیده است. اگرچه چشمان ظاهرین تاریخ نگاران، روایت یکپارچه و بی‌نقصی از این واقعه بدست می‌دهد اما درک عظمت حقیقت این واقعه نه از کم و کیف حوادث آن، بلکه تنها از فهم عظمت انقلاب اسلامی به‌چشم خواهد آمد. این معنا، برخاسته از وحدت سرشت و سرنوشت انقلاب اسلامی و انقلاب فرهنگی است. با اذعان به تمایز باطنی «جهت» علم جدید به مثابه شریعت دنیای جدید با «جهت» انقلاب اسلامی - که این نوشتار در مقام اثباتش نیست - می‌توان تجربه این سه دهه را مورد مذاقه قرارداد و متوجه شد که به سرانجام نرسیدن انقلاب فرهنگی، به هدم انقلاب اسلامی خواهد می‌انجامید. استکاء بر علوم انسانی مدرن در مدیریت کشور اگر در سطح «اتکاء بر یک ایدئولوژی» صورت گیرد، منجر به تسلیم کردن ولایت فقیه در برابر ولایت ساینتیست‌ها و تکنوکرات‌ها خواهد شد؛ همانچه که در دهه هفتاد آنهم در دوره دو سیاستمدار روحانی بسویش در حرکت بودیم؛ پس این مسئله به هیچ عنوان قابل مسامحه و مجامله و حتی تأخیرپذیر نیست.

متولیان انقلاب فرهنگی، دانشجویان و طلابند و قراردادن پیشوند «شورایعالی» بر یک نهاد، کفایت مدیریت این انقلاب را بدان نمی‌دهد. جوانان و دانشجویان براساس انگیزهای فطری و شناختی قلبی و حضوری طالب آن بودند که حقیقت انقلاب اسلامی در قالب نهادهای فرهنگی و مؤسسات آموزشی به ظهور رسد و این نهادها را متحول گردانند. انقلاب اسلامی در واقع به صورت دفعی و اجمالی در جان جوانان تحقق یافته بود و آنان می‌خواستند این انقلاب تفصیل پیدا کند، از انگیزه به عمل منتهی شود و آثار تحول قلبی و تجربه حضوری‌شان از انقلاب فرهنگی در قالب نهادهای فرهنگی و نظام‌های آموزشی علمی شود. اما چنین نشد و استعدادها و قابلیت‌های بالقوه‌ای که در بطن این حرکت وجود داشت غالباً در برخورد با معضلات اجرایی و بروکراتیک امکان فعلیت نیافت و منشأ اثر خود را از دست داد. انقلاب فرهنگی در چارویاری محتوا و سازمان و برنامه مدرن آموزشی محصور شد و در اقدامات رفرمیستی خلاصه شد و سرانجام هم در قالب برنامه‌های بخشنامه‌ای استحاله یافت. علم و فرهنگ - از آن دست که غایت انقلاب اسلامی است - هم در نسبت با تفکر ظاهر می‌شود و متحول می‌شود اما با سیاستگذاری و برنامه‌ریزی به‌معنای مدرن آن نسبتی ندارند و راه به‌جایی نمی‌برند. انقلاب فرهنگی به صرافت طبع انقلاب اسلامی لاجرم پیش می‌آمد و پیش آمد و پیش خواهد رفت و هر چه دم از رسالت و سیاست و استراتژی برای انقلاب فرهنگی بزنیم و زدیم، پیش خواهد رفت. چه اینکه انقلاب اسلامی نیز حقیقتی نبود که با برنامه‌ریزی به‌معنای متداول

لفظ پیش برود و با سیاستگذاری به سرانجام برسد بلکه به استناد به اصل شریف «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم» همه تحولات در همه ارکان بشری همواره پس از تحولی انفسی و باطنی به ثمر می‌نشیند. واقعه انقلاب فرهنگی نیز نتیجه و حاصل یک برنامه‌ریزی از پیش تعیین شده نبود.

این اصل، افق مهمی را در منظر و مرئای جنبش دانشجویی پیش می‌نهد. به عبارت دقیق‌تر انقلاب فرهنگی از مجرای «تفکر قلبی» که مرز میان عقل گرایی و ایمان گرایی و جایی بین نظر و عمل است، به ثمر خواهد نشست و اگر تدابیر با آگاهی از حقیقت و وضع و مقام تاریخی علم و فرهنگ و ربط این دو و همراه با ذکر و فکر باشد، ملاحظاتی ناشی از سیاست‌زدگی و شهرت طلبی و سوداگری، از آن رفع و نفی می‌شود.

حکمت دیگر غایت قراردادن انقلاب فرهنگی برای جنبش دانشجویی، این است که اگر استکبارستیزی، استبدادستیزی و عدالت‌خواهی را سه آرمان اصلی جنبش دانشجویی در طول دهه‌های گذشته بدانیم، امروز به روشنی این سه آرمان تنها وقتی به واقعیتی باثبات مبدل خواهد شد که «انقلاب فرهنگی» جای پا سفت کند. چه اینکه استکبار و استعمار از مجرای علوم و سبک زندگی ساخته شده بر پایه آن، پیش می‌رود؛ تحقق عدالت نیز نیازمند الگوی بومی پیشرفت است که خود از ثمرات انقلاب فرهنگی خواهد بود؛ اصلاح ساختار سیاسی نظام و مبارزه با استبدادهای نهادی، فردی و جمعی در ساختار موجود نظام نیز، از ثمرات نظری انقلاب فرهنگی خواهد بود. و البته این سه، هیچکدام منافی تحقق خواسته‌های دانشجویان برابر مبارزه و مجازات فساد اقتصادی و سیاسی نیست. اگر مطالبه اصلاح نقاط ضعف سیستم آموزشی که برآمده از وارداتی بودن آن است، با مشکلات صنفی گره بخورد، در روند این حرکت تسریع خواهد شد. این مسئله نیازمند ارتقای تحلیل فرهنگی دانشجویان از بنیادهای فرهنگی ساختارهایی است که در آن تحصیل می‌کنند.

از سوی دیگر ادامه حیات حرکت‌های دانشجویی انقلاب فرهنگی نیازمند تجدید سازمان آن است. بازگشت به سازمان دانشجویی مدنظر امام، یکی از مسیرهایی اصلی سال‌های آینده است. «بسپج دانشجو و طلبه» به‌عنوان ایده ابتکاری امام(ره) در سال آخر حیاتش، هیچگاه محقق نشد و اکنون دو سازمان بسپج دانشجویی و بسپج طلاب، بی‌ارتباط باهم، به فعالیت‌های نه‌چندان درخوری مشغولند. استراتژی ارتباط با حوزه پس از ماجراهای انقلاب فرهنگی به کلی مغفول ماند و تنها با توجه به این تدبیر امام می‌توان آن را عملی ساخت. همچنین برای مقابله با انسداد جذب هیات علمی، باید راه تاسیس مؤسسات پژوهشی خصوصی و پژوهشکده‌های درون دانشگاهی دولتی را در پیش گرفت و گرنه دانشکده‌های علوم انسانی جمهوری اسلامی در تیول غربند و دانسته و نادانسته از آن گریزی ندارند. انقلاب سیاسی اول با انقلاب سیاسی دوم تضمین شد، بی‌آنکه رهبر انقلاب دستور انقلاب دوم را صادر کرده باشد. اما انقلاب فرهنگی اول ناتمام ماند؛ با آنکه پس از آن، رهبر انقلاب بارها به تلویح و تصریح از ضرورت آن سخن به میان آورد. کجاست «وزوایی» انقلاب فرهنگی دوم که مأموریت تسخیر قلعه آموزش‌های استعماری را برعهده بگیرد؟

وقتی دانشجویی در دیدار دانشگاه امام صادق(ع) با رهبری پرسید: «اگر نتیجه پژوهش‌مان با نظر شما متناظر بود، چه باید کرد؟» پاسخ محکم رهبری از برخی‌تردیدها گره‌گشایی می‌کرد: «سوال بی‌مورد است» شما تحقیق علمی کنید. رهبری و غیررهبری از پژوهش شما استفاده‌کنند.»

### چشم‌پوش‌های دانشجویی

از شرین زدگی و غرپ زدگی تا انقلاب اسلامی

